بسم الله الرّحمن الرّحیم شماره 1166

خیانت غاصبان

به امانت وحی الهی (قرآن)

قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْیِ وَ لا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذا ما يُنْذَرُونَ 45

بگو: من تنها از طریق وحی شما را انذار می‌کنم ولی کران هنگامی که انذار می‌شوند بانگ دعوت را نمی‌شنوند.

**استهزاء مشرکان و بازخورد کوبندۀ آن**

در ادامۀ آیات قبل از سورۀ انبیاء خداوند متعال برای تقویت روحیّۀ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ [[1]](#footnote-1)

قبل از تو هم پیامبران مورد استهزا قرار گرفتند.

 این نحوۀ رفتار مردم در تمسخر انبیاء الهی تازگی ندارد، همیشه این‌طور بوده، در هر زمانی قبل از تو هم وقتی پیغمبرها می‌آمدند به همین بلا مبتلا بودند.

فَحاقَ بِالَّذينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ

سرانجام عذابی را که همواره مسخره می‌کردند، استهزا کنندگان را فرا گرفت.

 همان‌هایی که مسخره می‌کردند، رسول خدا به آنها می‌گفت اگر مخالفت کنید بلا بر شما نازل می‌شود، طوفان و زلزله می‌آید، آنها مسخره می‌کردند و می‌گفتند: آن عذابی که می‌گویی کو و کجاست؟ زمانی نگذشت همان عذابی که به استهزا می‌گرفتند آمد و آنها به سزای تمسخر خود رسیدند.

گاهی این مردم شتاب‌زدگی می‌کنند و به قولِ خودشان می‌گویند این قیامتی که می‌گویی اگر ما مخالفت کنیم به جهنّم افکنده می‌شویم پس کو؟

وَ يَقُولُونَ مَتى‏ هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقين [[2]](#footnote-2)1

می‌گویند: اگر راست می‌گویید، این وعده کی خواهد بود؟

 اینکه وعده می‌دهی ما می‌میریم و بعد زنده می‌شویم کی و کجاست؟ مرده‌ها که رفته‌اند و دیگر زنده نمی‌شوند. اینها نمی‌دانند، اگر بدانند آن روزی که در پیش است اینها در آن روز گرفتار خواهند شد و آتش از همه طرف بر آنها هجوم می‌آورد؛ از صورتشان و از پشت سرشان می‌گیرد و هر چه تلاش کنند که خود را از این آتش خلاص کنند نمی‌توانند آن روز می‌فهمند اشتباه می‌کردند که استعجال می‌کردند و شتاب‌زدگی داشتند که آتش کو و کجاست؟

لَوْ يَعْلَمُ الَّذينَ كَفَرُوا حينَ لا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ [[3]](#footnote-3)

اگر کافران آگاهی داشتند به زمانی که نمی‌توانند آتش را از صورت و پشت سر خود دور کنند و کسی هم به یاری آنها برنمی‌خیزد (عجولانه عذاب را نمی‌خواستند).

اگر آن روز بیاید آن‌وقت پی به اشتباهشان می‌برند که چرا استعجال می‌کردند و می‌گفتند چرا الآن عذاب نمی‌آید؟ آن روز تقاضای تأخیر کرده و می‌گویند: خدایا! ممکن است این عذاب به تأخیر بیفتد؟ همین عذابی که به تعجیل می‌خواستند حالا تقاضای تأخیر می‌کنند

بَلْ تَأْتيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلا يَسْتَطيعُونَ رَدَّها وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ ‏[[4]](#footnote-4)2‏

بطور ناگهانی عذاب به سراغشان می‌آید و مبهوتشان می‌کند که نه می‌توانند آن را برگردانند و نه به آنها مهلت داده می‌شود.

مرگ برآنها می‌تازد، دنبال مرگ هم صحنه‌های بعدی آنها را فرا می‌گیرد، اینها را متحیّر می‌کند، آن روز قادر نیستند آن بلا و آن مجازات را از خود دفع کنند، آن روز مهلت می‌خواهند دیگر به آنها مهلت نمی‌دهند. الآن تعجیل می‌خواهند، می‌گویند آن عذاب کو؟ زود بیاید، ولی آن روز تقاضای تأخیر می‌کنند، می‌گویند: خدایا! می‌شود که این عذاب چند لحظه‌ای از ما دور بیفتد؟ دیگر مهلتشان نمی‌دهند.

**ناتوانی مردم از درک مقام عظیم وحی**

 به این آیه رسیدیم که می‌فرماید:

قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ[[5]](#footnote-5)1‏

بگو: من تنها از طریق وحی شما را انذار می‌کنم.

اشتباه بزرگ اینها که همیشه بوده در زمان نزول قرآن هم بوده، در زمان ما هم هست مسئلۀ وحی است، کلمۀ وحی بر مردم سنگین است، آن روز هم می‌فرمود: من از طریق وحی به شما انذار می‌کنم، من اگر می‌گویم مرگی هست و بعد از مرگ عقباتی هست و بدبختی‌ها وجود دارد، نه اینکه من این چیزی را که می‌گویم با چشم سر دیده‌ام که شما در جواب من بگویید پس چرا ما نمی‌بینیم؟ یا این مطلبی که می‌گویم مطلبِ تفکّری نیست که بگویید ما هم تفکّر می‌کنیم چرا نمی‌فهمیم؟ مسئله، مسئلۀ وحی است، من با عالم ربوبی ارتباط دارم، از خالق عالم می‌گیرم و به شما انذار می‌کنم. مسئلۀ دیدن با چشم سر نیست که افرادی بگویند ما هم چشم داریم چرا وحی و مَلَک و برزخ را نمی‌بینیم، یا مرده را در حال سؤال نمی‌بینیم. این مسئلۀ چشم سر نیست و موضوع تفکّر عقلی هم نیست که بگویند ما هم مغز داریم فکر می‌کنیم پس چرا ما نمی‌فهمیم؟

**اشتباه بزرگ بشر**

این اشتباه بزرگی است که معمولاً افراد بشر پیغمبران الهی را با خود مقایسه می‌کنند و می‌گویند ما چه کم داریم؟ چشم و گوش که داریم، چرا نغمۀ جبرئیل را نمی‌شنویم؟ چرا فرشتۀ وحی خدا را نمی‌بینیم؟ ما هر چه فکر می‌کنیم چرا نمی‌فهمیم که وقتی آدم مُرد چگونه می‌آیند با او حرف می‌زنند؟ ما در دهان مُرده آرد ریختیم و بعد دیدیم آرد از دهانش بیرون نیامده، اگر حرف زده بود باید آردها بیرون پاشیده شده باشد.

اینها نمی‌خواهند باور کنند که دستگاه دیگری هم هست که خداوند به بعض افراد بشر به نام انبیاء می‌دهد که آنها می‌توانند با آن دستگاهِ گیرنده، وحی آسمانی را بگیرند، وحی با چشم و گوش سر دیده و شنیده نمی‌شود، فکر عادی بشر هم آن را درک نمی‌کند. این مشکلی است که انبیاء همیشه با مردم داشته‌اند و این مسئله در حال حاضر هم وجود دارد، افرادی خام و ناپخته در دین‌شناسی هستند، می‌گویند چطور ما از امور غیبی خبر نداریم؟ چرا ما مَلَک و جنّ را نمی‌بینیم؟ یا راجع به عوالم بعد از مرگ که چطور از انسان در قبر سؤال می‌شود؟ و یا مسئله و شبهۀ آکل و مأکول را مطرح می‌کنند. تمام اینها از این جهت است که نمی‌خواهند باور کنند مطلب دیگری هست و آن مطلب با حواسّ ظاهری درک نمی‌شود و با دستگاه فکر بشر عادی هم درک نمی‌شود. و آن گیرندۀ دیگری دارد که از آن به «وحی» تعبیر می‌کنیم.

**ناتوانی از درک وحی، منشأ بروز سؤالات گوناگون**

قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ [[6]](#footnote-6)

بگو: من تنها از طریق وحی شما را انذار می‌کنم.

من از حقایق غیبی خبر می‌دهم یا احکامی می‌گویم شما ممکن است درک نکنید، پیش خود می‌گویید ظرف طلا و نقره چه اشکالی دارد که انسان به کار ببرد؟ چه اشکالی دارد که مردْ انگشتر طلا به دست کند؟ معمولاً در مورد این مسائل؛ راجع به عالم غیب و اسرارِ احکام سؤال می‌شود. افرادی که این سؤالات را می‌پرسند خیال می‌کنند این مطالب باید با فکر بشر عادی به دست بیاید، می‌گویند من هم فکری دارم باید اینها را بفهمم، در حالی که این‌طور نیست. اینها مطالبی است که باید با دستگاه دیگری به نام «وحی» اخذ بشود.

وحی با فکر و با حسّ به دست نمی‌آید، از محسوسات و از مُدْرَکاتِ فکری نیست. این ادوات برای بشر عادی است، بشر عادی با تجربه و با حسّ، مطلبی را درک می‌کند، با فکر مطلبی را درک می‌کند. تمام فلاسفه و حکما و دیگر دانشمندان طبیعی از این دو راه می‌توانند به حقایقی برسند، غالباً هم اشتباه می‌کنند؛ هم در حسّ و تجربه و هم در افکارشان. و لذا خودشان می‌فهمند، تئوری مطرح می‌کنند، می‌گویند فرضیه است، تا آنجایی که فکر ما رسیده این است، ممکن است آیندگان از ما کامل‌تر باشند، محصول فکر ما را عقب بزنند محصول فکر خود را جای افکار ما بنشانند.

خودشان می‌فهمند در این درکی که دارند قاطع نیستند، فرضیه و تئوری است و مکرّر دیده شده بشر مطلبی را درک کرده و بعد بشر آینده قوی‌تر از آن را ارائه کرده است.

**سبب صلابت و قاطعیّت انبیاء در بیان مطالب خود**

حدود دو هزار سال هیئت بطلمیوسی در عالم مطرح بود، می‌گفتند که ما این مطلب را کشف و درک کردیم که زمین ساکن است و آفتاب به دور آن می‌چرخد و نحوۀ چینش افلاک هم پوست‌پیازی است. بعد از دو هزار سال معلوم شد که این حرف اشتباه بوده است و هیئت بطلمیوسی اصالت ندارد. چه اشکالی دارد همین‌ها که قائل به این مطلبند، دو هزار یا سه هزار سال دیگر، بلکه یک میلیون سال دیگر، افکاری قوی‌تر بیاید و آنها بفهمند که اینها اشتباه کرده‌اند. چنین چیزی ممکن است، همان‌طور که اینها فهمیدند گذشتگان اشتباه کرده‌اند، آیندگان هم ممکن است بفهمند اینها اشتباه کرده‌اند و حالا هم می‌گویند فرضیه و تئوری است ولی انبیاء این‌طور نیستند.

انبیاء درکشان نسبت به حقایق عالم با حسّ و با تجربه و با فکر نیست بلکه مسئلۀ وحی است. با یک چشم و گوش دیگری می‌بینند و می‌شنوند.

فَأَوْحى‏ إِلى‏ عَبْدِهِ ما أَوْحَى[[7]](#footnote-7)1

خداوند آنچه را باید وحی می‌کرد، به بنده‌اش وحی کرد.

 وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى[[8]](#footnote-8)2

از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می‌شود نیست.

‏ حساب وحی است، پروردگار عالم در جان انبیاء دریچه‌ای باز کرده، آن دریچه وقتی گشوده می‌شود آنها حقایق عالم را آنچنان که حق تعالی خلق کرده می‌بینند. بنده و شما دستگاه باصره داریم، آن آدمی که از ابتدا کور مادرزاد بوده هیچ نمی‌فهمد نور یعنی چه، اصلاً نمی‌فهمد رنگ یعنی چه، سرخی و سبزی یعنی چه، ما دستگاه گیرنده داریم می‌فهمیم. چشم را باز می‌کنم در و دیوار را می‌بینم، من گوش دارم نغمه‌ها را می‌شنوم، کسی که از مادر، کر به دنیا آمده اصلاً صدا برایش معقول نیست.

خلاصه همان‌طور که ما بینایی و شنوایی داریم آن کسی که کور و کر است ندارد، رسول هم دریچه‌ای در ذات او هست، مثل چشم ما که پلک را که بالا و پایین می‌بریم اشیاء را می‌بینیم او هم دریچه‌ای در جانش قرار داده شده، چشمی مخصوص، گوشی مخصوص، آن دریچه را که باز کند همه چیز را می‌بیند، گذشته و آینده و حال را می‌بیند، آنچه که خدا بر آن احاطه دارد او احاطه دارد.

چشم من خفته دلم بیدار دان جسم بی‌کار مرا پرکار دان

**فرق اساسی انبیاء با مردم عادی**

منِ پیامبر با شما فرق دارم آیۀ شریفه می‌فرماید: به اینها بگو به من وحی می‌شود‌، من یک چشم دیگری دارم با آن چشم جبرئیل را می‌بینم و شما نمی‌بینید، با آن گوش صدای او را می‌شنوم و شما نمی‌شنوید. همان‌طور که شما دیوار را می‌بینید و کور نمی‌بیند، شما صدا را می‌شنوید و کر نمی‌شنود.

قُل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى‏ وَ الْبَصير[[9]](#footnote-9)1

بگو: آیا نابینا با بینا در ادراک مساوی هستند؟

به همین کیفیّت منِ پیغمبر با شما مساوی نیستم. «قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْی»؛ چون پیغمبر چشم خاصّی دارد او دیده است.

فَأَوْحى‏ إِلَى‏ عَبْدِهِ ما أَوْحَى‏. ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى‏.أَ فَتُمارُونَهُ عَلى‏ ما يَرَى‏ [[10]](#footnote-10)

خداوند به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند وحی کرد. آنچه را دل (پیامبر) دید دروغ نگفت. آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می‌کنید.

لَقَدْ رَأى‏ مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى [[11]](#footnote-11)

او پاره‌ای از نشانه‌های بسیار بزرگ پروردگارش را دید.

 لذا چون پیامبران با آن چشم و گوش مخصوص می‌بینند و می‌شنوند وقتی که عقاید خود را اظهار می‌کنند کوچک‌ترین کلمه‌ای که بوی تردید در آن باشد به کار نمی‌برند، بطور قاطع اِخبار می‌کنند. وقتی با تخطئۀ جنّ و انس هم روبه‌رو بشوند قاطعانه می‌گویند:

إِنَّ الْأَوَّلينَ وَ الْآخِرينَ‏. لَمَجْمُوعُونَ إِلَى‏ ميقاتِ يَوْمٍ مَعْلُوم[[12]](#footnote-12)2

بگو: بی‌تردید اوّلین و آخرین، همگی در موعد روز معیّنی گردآوری می‌شوند.

بطور قطع و مسلّم بدانید روز رستاخیزی هست و همۀ شما را در آن روز جمع‌آوری می‌کنند.

قُلْ إِنَّما يُوحَى‏ إِلَیَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ [[13]](#footnote-13)3

 بگو: جز این نیست که به من وحی می‌شود که معبود شما خدای یگانه است.

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّوم‏. طَعامُ الْأَثيم [[14]](#footnote-14)

مسلّماً درخت زقّوم، خوراک گنه‌کاران است.

 با کلمۀ «اِنَّ» هم می‌گوید با قاطعیّت، هیچ کسی در عالم به قاطعیّت انبیاء صحبت نمی‌کند. افراد با تردید و احتمال صحبت می‌کنند: شاید چنین باشد و از این قبیل جملات، تنها کسانی که قاطعند، انبیاء الهی هستند.

كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكيمٍ خَبير [[15]](#footnote-15)

این کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس از سوی خداوند حکیم و آگاه توضیح داده شده است.

 تأکید قرآن کریم بر این است که در امر وحی، ادراکاتی را که از راه فکر حاصل می‌شود از پیغمبر نفی کند، یعنی آن حقایقی که دیگران با فکر خود درک می‌کنند پیامبر اینچنین نیست. البتّه اگر وحی از او گرفته شود او هم مانند شماست: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»[[16]](#footnote-16)؛ من هم مثل شما بشرم. همان‌طور که شما از حقایق غیبی بی‌خبرید، به من هم اگر وحی نرسد بی‌خبرم.

**دریافت وحی الهی، امتیاز ویژۀ انبیای عظام**

عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ [[17]](#footnote-17)

آنچه را که نمی‌دانستی به تو آموخت.

خداوند به پیغمبرش می‌فرماید به تو چیزی یاد داده که اگر این تعلیم من نبود تو قادر به دانستن آن نبودی. نفرموده: «عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُهُ»؛ چیزی که نمی‌دانستی به تو یاد داده، بلکه فرموده: «عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»؛ اصلاً ممکن نبود بفهمی. منهای وحی ممکن نیست کسی بفهمد، حتّی خود پیغمبر، یعنی ذاتی نیست و اگر وحی به او نرسد نمی‌داند. ولذا وقتی در قرآن قصّۀ حضرت مریم برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان می‌شود می‌فرماید:

ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحيهِ إِلَيْكَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ [[18]](#footnote-18)

‏این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم، آنجایی که راهب‌ها قلم‌های خود را در نهر می‌افکندند که کدامشان مریم را تکفّل کنند تو نزد آنان نبودی.

اگر وحی ما به تو نمی‌رسید تو از کجا می‌دانستی؟ راجع به یوسف علیه السلام می‌فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَيْنا إِلَيْكَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلين‏[[19]](#footnote-19)

ما بهترین سرگذشت را با وحی کردن این قرآن بر تو حکایت می‌کنیم و تو یقیناً پیش از آن از بی‌خبران بودی.

 قبل از اینکه وحی ما به تو برسد تو نسبت به آن در حال غفلت بودی و نمی‌دانستی. یعنی مسئلۀ ادراکات رسول، فکری نیست که با فکر و استنباط به دست بیاید، مسئله، مسئلۀ وحی است. تو کنار برادران یوسف نبودی که ببینی چکار می‌کنند، چطوراو را در چاه می‌افکنند. تو از کجا فهمیدی؟ آنجا که نبودی. حتّی در سورۀ شوری می‌فرماید:

وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْري مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإيمان [[20]](#footnote-20)

ما روحی از امر خود را به تو وحی کردم، تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؟

قبل از اینکه وحی ما به تو برسد تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چه موازینی دارد.

وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدي بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا

ولی آن (کتاب) را نوری قرار دادیم که هر یک از بندگان خود را که بخواهیم به وسیلۀ آن هدایت می‌کنیم.

**قرائت رسول اکرم مبتنی بر وحی الهی**

پس مسئلۀ وحی است یعنی مثل سایر ابناء بشر، ادراک فکری در کار نیست. دانشمندان بشری باید به کتاب نگاه کنند، از این و آن بگیرند، گدایی کنند، با گدایی علم ناقصی به دست می‌آورند آن هم علم آمیختۀ با اشتباهات. امّا پیامبر اینگونه نیست، او احتیاجی ندارد به کتاب نگاه کند و از خطوط و نقوشی که نوشته‌اند راهی به سوی حقایق باز کند، راهی که سرشار از خطا و اشتباه است، هرگز انبیاء چنین عمل نمی‌کنند.

ولذا وقتی وحی بر آن حضرت نازل شد به او گفته شد: «اِقرَأ»؛ بخوان. فرمود: «مَا أَنا بِقَارِئٍ‏»؛ من قاری نیستم. من کتاب که نخوانده‌ام و نمی‌خوانم. معلوم شد «اِقرَأ» از راه وحی است و آن قرائتِ وَحْیانی است که به او داده می‌شود.

سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسَى [[21]](#footnote-21)

ما به زودی آنچنان تو را قاری کنیم که هیچ چیز فراموشت نشود.

پس وحی یک دستگاه جداگانۀ از فکر و نیروی فکر است.

قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ [[22]](#footnote-22)

 بگو: من تنها شما را به از طریق وحی انذار می‌کنم.

منِ پیامبر منهای وحی بشری مانند شما هستم: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى‏ إِلَيَّ»[[23]](#footnote-23)؛ همین «يُوحَى‏ إِلَيَّ» تفاوت من با شماست، و به سبب همین تفاوت، از زمین تا آسمان با شما فرق دارم. من دریچه‌ای در وجودم باز است که آسمان را می‌بینم، حقایق عالم هستی را از راهی که خلق شده مشاهده می‌کنم.

**قرآن یک کتاب آسمانی**

ما امتیازی که برای قرآن قائل هستیم این‌که «تَنْزيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمين» [[24]](#footnote-24)؛ است. شناختنِ قرآن به اینکه نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است، فرق دارد با نگاه کسی که قرآن را کتاب تعلیم و تربیت بداند، این قرآن شناسی نیست. خیلی از غیر مسلمان‌ها که با قرآن قدری آشنایی پیدا کرده‌اند می‌گویند قرآن کتاب تربیت است، کتاب اصلاح است، این مقدار می‌فهمند، امّا این شناختِ کاملی از قرآن نیست. منظور از «تَنْزيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمين‏» این است که نباید این کتاب را در ردیف سایر کتب قرار داد، این صحیح نیست.

**چگونه می‌توان پیغمبرشناس شد؟**

همین‌طور در مورد پیغمبرشناسی صحیح نیست که بگوییم پیغمبر شخصیّتی نابغه بوده، در افکار خیلی قوی بوده و برنامۀ اصلاحی در عالم داشته است. این پیغمبرشناسی نیست، افراد بسیاری بوده و هستند که برنامۀ اصلاحی در عالم دارند، این تعبیر کامل و دقیقی نیست. پیغمبر کسی است که مبعوث از قِبَل الله است. ما معتقدیم که پیغمبر معصومِ منصوب ازجانب خداست، وگرنه کفّار هم به این مقدار پیغمبر را قبول دارند، او را حکیم و فرد نابغه‌ای در عالم می‌دانند، مثل آن مرد مادّی مسلک که شعرش معروف است:

اِنّي وَ إن أكُ قَدكَفَرتُ ‏بِدِينه هَل أكفُرَنَّ بِمُحكَم الآيات؟

 نِعمَ المُدبّر وَ الحَكيم وَ انّه‏ رَبُّ الفَصاحة مُصطفى الكلمات[[25]](#footnote-25)1

|  |
| --- |
|  |
|  |
|  |
|  |

این مرد مادّی مسلک اصلاً دین ندارد، در عین حال می‌گوید: آن مردی که از عربستان طلوع کرده، من او را به عنوان یک مرد مدبّر و حکیم می‌شناسم «نِعمَ المُدبّر وَالحَکیم». ولو به نبوّتش اعتقاد ندارم ولی او را حکیمی مدبّر می‌دانم.

رَجُل الحِجى رَجُل السّياسة وَ الدَّهاء بَطَلٌ حَليف النّصر في الغارات

او مرد عقل و هوش است، مرد تدبیر و سیاست است، مرد شجاعت در میدان‌های جنگ است.

پیغمبر را این‌طور تعریف کردند ولی این پیغمبرشناسی نیست این یک نابغه‌شناسی است.

**شیوۀ صحیح امام شناسی**

و همین‌طور ما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را فردی معصوم منصوب از جانب خدا می‌دانیم، نه فقط مردی که دارای فضائل انسانی و کمالات عالیه است؛ شجاعت و عدالت دارد و امانتدار است. این مقدار شناخت از امام علی علیه السلام به مفهوم علی‌شناسی نیست. آن مرد مسیحی مسلک، کتاب خوبی دربارۀ علی علیه السلام به نام «الامام علی صَوتُ العدالةُ الاِنسانیّه» نوشته است. این کتاب حاوی فضائل و کمالات امام علی علیه السلام است ولی علی‌شناسی نیست. مؤلّف مسیحی، علی علیه السلام را زمینی می‌داند می‌گوید «صَوتُ العدالةُ الاِنسانیّه»، یعنی ندایی که از حلقوم عدالت و انسانیّت بیرون آمده، ما می‌گوییم این‌طور نیست، بلکه او «صَوتُ الولادةُ الاِلهیّه» است. او ندایی است که از عالم قُدس ربوبی برخاسته، او شخصّیت زمینی نیست، آسمانی است. ما او را معصومِ منصوب مِن قِبَل الله می‌شناسیم. ولذا ما معتقدیم هم آورندۀ وحی باید معصوم باشد هم آن کسی که می‌خواهد بیان کند و به مردم برساند باید معصوم باشد. این عقیدۀ شیعه است.

**عقیدۀ اهل تسنّن درخصوص جانشین پیغمبر**

عقیده اهل تسنّن این است که می‌گویند همین‌قدر که آورندۀ وحی پاک باشد و بعد هم آن را به دست مردم بدهد و برود و ابوبکر و عمر به جای او بنشینند و آنها وحی را به مردم برسانند کافی است. آیا عقل این مطلب را قبول می‌کند؟ وحی‌ای که پاک‌ترین ناموس الهی در عالم است و خدا خواسته آن را با چه تشریفاتی به زمین برساند. در کیفیّت نزول قرآن از آسمان، حق تعالی فرموده است: «وَ الصَّافَّاتِ صَفّاً[[26]](#footnote-26)»؛ ملائکه صف کشیدند وحی الهی را دست به دست چرخاندند، آوردند تا به قلب مقدّس رسول‌الله صلی الله علیه واله و سلم برسانند. آیا کلام وحی الهی را ملائکۀ پاک (فرشتگان الهی) صیانت کرده و به رسول معصوم رسانده‌اند که فقط بیست سال دست معصوم باشد و بعد به مردم بدهد و بگوید این وحیِ پاک دست شما باشد حالا شما هر کاری می‌خواهید بکنید؟

ابوبکر خلیفۀ پیغمبر بشود، چون خلیفه و جانشین شد، حاکم و زعیم اجتماعی هم بشود، در فصل خصومات، قاضی هم بشود و مُبیّن وحی هم باشد. آیا این درست است یک فرد بشر عادی که مقهور شهوات نفسانی است بیاید روی منبر بنشیند و بگوید من شیطانی دارم گاهی از اوقات بر من مسلّط می‌شود، مراقب باشید هر وقت کج رفتم به من نشان بدهید. آیا این معقول است کسی که از مردم می‌خواهد کجی‌اش را مستقیم کنند وحی به دست او برسد که وحی را نگهداری کند و به دست مردم برساند؟

در جلسۀ قبل تا حدودی از دوّمی عرض شد که چه اشتباهاتی داشته است، به قول خودشان هفتاد مرتبه گفت: «لَوْ لَا عَلِيٌ‏ لَهَلَكَ‏ عُمَر» [[27]](#footnote-27)؛ اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک می‌شد.

آیا این را عقل قبول می‌کند؟ وحی آسمانی با تشریفات خاصّ آسمانی به پیغمبر پاک برسد بعد آن را رها کند و برود؟ بعد دست شما باشد هر کاری که می‌خواهید با آن بکنید! این که وحی نشد.

**مختصّات ناقل و حافظ وحی از دیدگاه شیعه**

واقعا زنده باد شیعه که معتقد است وحی را باید معصوم بگیرد و معصوم نگهداری کند، معصوم مُبیّن آن باشد. هم باید مبلّغ وحی معصوم باشد هم مبیّن آن معصوم باشد. این نمی‌شود که معصوم بیاورد و به دست ناپاکان که افراد عادی‌اند برساند، این حرف معقول نیست. ما معتقدیم بعد از پیغمبراکرم درِ آسمان بسته نشده است. درِ آسمان تشریعاً بسته شده ولی تبییناً تا روز قیامت، تا ظهور ولیّ زمان علیه السلام درِ آسمان باز است، یعنی ائمّه علیهم السلام ارتباط دارند، ارتباط معنوی قلبی با عالم رُبُوبی دارند، الهامات دارند، حتّی صدّیقۀ کبری علیها السلام بعد از پدر، مورد نزول مَلَک بوده و جبرئیل بر صدّیقۀ اطهر علیها السلام نازل می‌شد. آن حضرت محدّثه بود، یعنی فرشتۀ وحی با او سخن می‌گفت، البتّه نه تشریعاً، باب تشریع بسته شده، تا روز قیامت تشریع همین است که هست، دیگر شریعتی اضافه نخواهد شد، امّا در عین حال تبیین شریعت باید به وسیلۀ امام معصوم باشد. ما معتقدیم آن کسانی که خلافت رسول‌الله را ادّعا کردند اینها، هم کذّابند هم مفتری (هم دروغ‌زنند هم افترا به خدا بسته‌اند) و مشمول این آیۀ شریفه می‌شوند که می‌فرماید:

وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّة [[28]](#footnote-28)

روز قیامت خواهید دید آن مردمی که به خدا دروغ بستند با روی سیاه وارد محشر خواهند شد.

**سه گروه رو سیاه در روز قیامت**

امام صادق علیه السلام ذیل همین آیه فرمودند: سه گروه روز قیامت با روی سیاه وارد

محشر می‌شوند و خدا با اینها حرف نخواهد زد ( قهر کردن خدا برای انسان بدبختی ابدی است).

ثَلَاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ‏ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ [[29]](#footnote-29)

روز قیامت خدا با سه گروه حرف نمی‌زند و آنها را پاکشان نمی‌کند و عذاب دردناکی خواهند داشت.

**الف: ادّعای نابجای امامت**

گروه اوّل: «مَنِ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ»؛ آن کسی که خود را به عنوان پیشوای مسلمین و خلیفۀ پیغمبر معرّفی کند و حال آنکه سزاوارِ آن نیست. همه متّفقند که خدا به او این خلافت را نداده می‌گویند او را مردم انتخاب کرده‌اند. ما معتقدیم که خداوند امامت را به علی علیه السلام داده است، آنها می‌گویند ابوبکر را مردم انتخاب کرده‌اند. مگر مردم چه کاره‌اند او را انتخاب کنند، بیاید جای پیغمبر بنشیند و بعد مبیّن شرع و وحی باشد.

**ب: انکار جبّارانۀ امامت**

گروه دوّم: «وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ»؛ کسی که امام به حق را منکر بشود و او را کنار بزند. این دو نفر، هم ادّعا کردند خلافت برای خودشان است، هم خلیفۀ برحق را کنار زدند.

**گرایش فکری به دو گروه قبلی**

 گروه سوّم کیانند؟ نکند ما العیاذ بالله گرایشی به اینها پیدا کنیم: «وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً»؛ هر کس گمان کند که این دو گروه از اسلام بهره‌ای داشته‌اند او هم روسیاه وارد محشر می‌شود. بنا بر این روایت اینها از اسلام بی‌نصیب و بی بهره‌اند؛ کسانی که خلافت را برای خود معتقد باشند در حالی که حقّشان نیست و هم خلافت برحق را کنار بزنند، به فرمودۀ امام صادق علیه السلام اینها از اسلام بهره‌ای ندارند.

ولذا خیلی مراقبت لازم است در این جلساتی که دربارۀ اهل تسنّن و تشیّع صحبت می‌شود هیچ وقت ما خیال نکنیم راهی که آنها می‌روند همان صراط مستقیم است. ما که خیال نمی‌کنیم. برای اینکه بچّه‌های ما، جوان‌ها و نوجوان‌های ما به این اشتباه دچار نشوند، لازم است این مطلب در اینجا تذکّر داده شود، مسئلۀ وحدتِ سیاسی و اتّحادی که باید در مقابل کفّار داشته باشیم حرف درستی است، شکّی هم در آن نیست باید صفوف با هم متّحد باشند، در مقابل کفّار هم بایستند، شکّی در آن نیست، ولی در عین حال ما باید این مطالب را به بچّه‌هایمان بفهمانیم، به خود آنها هم بفهمانیم. توضیح این امر چه مانعی دارد؟

**منافات نداشتن وحدت سیاسی با آگاهی معرفتی**

قبلاً عرض کردم نکند همین سنّی‌ها فردای قیامت گریبان ما را بگیرند بگویند شما که می‌دانستید ما در راه کج هستیم چرا به ما نگفتید؟

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

می‌دیدید که ما کج می رویم معتقد بودید پس چرا به ما نگفتید؟ مرتّب به ما گفتید برادر، برادر، ما هم خیال کردیم شما راست می‌گویید ما هم در همان راهی هستیم که شما می‌روید ما فکر کردیم این‌طوری است. پس چرا به ما نگفتید که ما در راه کج بودیم؟ ما معتقدیم که آنها واقعاً کج می‌روند، شکّی در این نیست. آیا اگر به کج‌رو بگوییم کج می‌روی بد است؟ راه راست را به او نشان بدهیم چه اشکالی دارد؟ نمی‌خواهد به او فحش بدهیم، مؤدّب و منطقی به او بفهمانیم آقا! شما کج می‌روی، این راه که تو می‌روی راه نیست چاه است. بالاخره آنها هم باید بفهمند. این تفهیم چه مانعی دارد؟

**یک پیشنهاد عملی**

در همین مجالسی که به نام رسول خدا و برای ولادت حضرت منعقد می‌شود و مهمانانی از اهل‌سنّت از کشورهای خارج می‌آیند، چه مانعی دارد با کمال احترام و ادب به گونه‌ای صحبت بشود که امام علی علیه السلام را در دنیا معرّفی کنید بگویید اسلام حقیقی آن اسلامی است که از دست علی به بشر برسد، اگر از دستِ غیر علی به بشر برسد، اسلام نخواهد بود. آیا واقعاً این مطلب هست یا نیست؟ اگر هست باید این حق را در دنیا اعلام کرد، حتّی کسانی که اشتباه می‌کنند به آنها هم باید فهمانده شود که اشتباه می‌کنند، اتمام حجّت بشود تا بعداً نگویند چرا شما نگفتید که ما راست می‌رویم یا اشتباه می‌رویم؟

اگر بعضی از آنها بدشان می‌آید بدشان بیاید این اتمام حجّت است همیشه انبیاء حرفی می‌زدند که مردم بدشان می‌آمد و هیچ‌وقت هم پیروزی انبیاء با کثرت جمعیّت نبوده است، همیشه حق باید روشن بشود و برای مردم صریح باشد.

**مفهوم «لا تَفَرَّقُوا» از نگاه امام صادق علیه السلام**

امام صادق علیه السلام ذیل آیۀ شریفۀ «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»[[30]](#footnote-30)؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید. در مورد مفهوم «لاتَفَرّقُوا» فرمود: خدا می‌دانست آن‌که «حبل واقعی» است مسلمانان از او جدا خواهند شد ولذا صریحاً نهی کرده است.

آن حبل که باید دست به دامان او بزنند و از او جدا نشوند کدام است؟ اگر خودِ قرآن بود که از او جدا نشده‌اند، قرآن که در دست همه هست، همه می‌گویند قرآن. الآن حنبلی می‌گوید قرآن، حنفی می‌گوید قرآن، شافعی می‌گوید قرآن، مالکی می‌گوید قرآن، شیعه می‌گوید قرآن. همه می‌گویند قرآن. قرآن را که همه دارند، چیزی که از آن جدا شده‌اند روح قرآن است. روح قرآن علی علیه السلام است. ولذا خداوند می‌دانست که در آینده چنین بلایی پیش می‌آید و مردم از حبل واقعی جدا می‌شوند، بین مسلمین تفرقه می‌افتد. ولذا نهی فرموده است: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»؛ آن حبلی که باید همه به دامان او چنگ بزنند و از او جدا نشوند و حبل واقعی است آن علی علیه السلام است.

ما روایات فراوانی در این قسمت داریم که فرمودند: «حَبْلُ‏ اللَّهِ‏ عَلِيٌّ‏ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ»[[31]](#footnote-31).

یا امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

نَحْنُ‏ حَبْلُ‏ اللَّهِ‏ الَّذِي قَالَ‏ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً[[32]](#footnote-32)

ما هستیم آن حبل الله که خداوند فرمود همگی به آن چنگ بزنید.

بنابراین چه مانعی دارد همین آیۀ حبل الله را در مجامع آنها بیان کنند بگویند نه مگر قرآن مبهماتی دارد؟ حبل مبهم است. بپرسند این حبل چیست؟ ما ریسمانی نداریم که از آسمان افتاده باشد. آن ریسمان چیست؟ این باید روشن شود. به آنها بگوییم خودِ قرآن گفته من ابهام دارم، قرآن بیان می‌خواهد:

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاس[[33]](#footnote-33)

ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی.

تبلیغ دو یادگار پیامبر در مجامع عمومی

بیان قرآن پیغمبر است، پیغمبر باید آن را تبیین نماید. او هم فرموده است:

إِنِّی تَارِكٌ‏ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی[[34]](#footnote-34)

من دو چیز گران‌بها در میان شما باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم که خاندان من هستند.

من از میان شما می‌روم، دو چیز از خود به جا می‌گذارم. همه این حدیث را قبول دارند؛ سنّی و شیعه قبول دارند. خود آیه می‌گوید من بیان می‌خواهم، بیانش هم رسول است. رسول هم گفته بعد از من عترتم بیان است. عترت هم بیان کرده که مراد از «حبل» علی علیه السلام است. باید دور علی بچرخید، اگر از علی کناره بگیرید به ضلالت می‌افتید. هدف ما این است. چرا این روشن نشود؟

ما باید بسیار مراقب باشیم که فرزندانمان، نوجوانان و جوانانمان این حقیقت را به خوبی بفهمند. خیال نکنند که شیعه و سنّی هر دو، راه خوبی است، هر دو راه صحیح است و هر دو سر از بهشت درمی‌آورند. و اهل سنّت هم بفهمند که مسیر را اشتباه می‌روند. باید این اقدام عملی شود تا فردای قیامت، هم فرزندانمان معترض به ما نباشند و هم خود سنّی‌ها گریبان ما را نگیرند، چه بسا آنها فردای قیامت از ما شاکی باشند که چرا حقیقت را به ما نگفتید؟

از خدا می‌خواهیم به حُرمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرماید.

همۀ ما را با ولایت مطلقه آشنا بگرداند.

دست ما را از حبل الله واقعی کوتاه نگرداند.

در دنیا و برزخ و محشر ما را از عنایت و حمایت حضرت علیّ امیر علیه السلام بهره‌مند بگرداند.

حُسن عاقبت به همۀ ما عنایت بفرماید.

 آمین یا ربّ العالمین

 والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیۀ 41. [↑](#footnote-ref-1)
2. 1 - سورۀ انبیاء، آیۀ 38. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ انبیاء، آیۀ 39. [↑](#footnote-ref-3)
4. 2 - سورۀ انبیاء، آیۀ 40. [↑](#footnote-ref-4)
5. 1- سورۀ انبیاء، آیۀ 45. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ انبیاء، آیۀ 45. [↑](#footnote-ref-6)
7. 1 - سورۀ نجم، آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-7)
8. 2 - سورۀ نجم، آیات 3 و 4. [↑](#footnote-ref-8)
9. 1 - سورۀ انعام، آیۀ 50. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ نجم، آیات 10 تا 12. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ نجم، آیۀ 18. [↑](#footnote-ref-11)
12. 2 - سورۀ واقعه، آیات 49 و 50. [↑](#footnote-ref-12)
13. 3 - سورۀ انبیاء، آیل 108. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ دخان، آیات 43 و 44. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ هود، آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ کهف، آیۀ 110. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سورۀ نساء، آیۀ 113. [↑](#footnote-ref-17)
18. - سورۀ آل عمران، آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-18)
19. - سورۀ یوسف،‌ آیۀ 3. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سورۀ شوری، آیۀ 52. [↑](#footnote-ref-20)
21. - سورۀ اعلی، آیۀ 6. [↑](#footnote-ref-21)
22. - سورۀ انبیاء، آیۀ 45. [↑](#footnote-ref-22)
23. - سورۀ کهف، آیۀ 110. [↑](#footnote-ref-23)
24. - سورۀ واقعه، آیۀ 80. [↑](#footnote-ref-24)
25. 1 - شیح مفید، تصحیح الاعتقادات الامامیه، صفحۀ 159. [↑](#footnote-ref-25)
26. - سورۀ صافّات، آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-26)
27. - بحارالانوار، جلد 10، صفحۀ 231. [↑](#footnote-ref-27)
28. - سورۀ زمر، آیۀ 60. [↑](#footnote-ref-28)
29. - کافی، جلد 1، صفحۀ 373. [↑](#footnote-ref-29)
30. - سورۀ آل عمران، آیۀ 103.

 [↑](#footnote-ref-30)
31. - بحارالانوار، جلد 26، صفحۀ 18. [↑](#footnote-ref-31)
32. - بحارالانوار، جلد 24، صفحۀ 83. [↑](#footnote-ref-32)
33. - سورۀ نحل، آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-33)
34. - کمال الدین، جلد 1، صفحۀ 234. [↑](#footnote-ref-34)